

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا رسول الله و آله الطيبين

الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين

اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتك يا ارحم الراحمين

بحث درباره استصحاب بود لکن به مناسبت استصحاب من برای روشن شدن تاریخش عرض کردیم مناسب است دو فرع فقهی ای که در کتب فقهی مبتنی بر استصحاب بوده است به آنها تعرضی شود. و امروز خیلی هم بیحال بودم فعلا شروع می کنیم اگر حالی بود ادامه می دهیم و الا ولش می کنیم.

عرض کنم که روایاتی را در کتاب جامع الاحادیث باب ۱۲ از ابواب تیمم ایشان در آنجا آورده است. خب روایاتی که خواندیم یکیش روایت محمد بن حمران بود من دیروز راجع به محمد بن سماعه مثل اینکه با تردید، ایشان نه ثقة است پدر همان حسن است. و تعجب است ایشان مرحوم نجاشی می گوید ثقة فی اصحابنا لکن پسرش جزء کبار واقفی ها است. حالا چطور شده است نمی دانم.

عرض کنم که چون این روایت محمد بن حمران را مثل صاحب جواهر و اینها تعبیر به خبر کرده اند. گفته اند هم محمد بن سماعه مشکل دارد هم محمد بن حمران. نه محمد بن سماعه در این طبقه مشترک نیست. اصولا محمد بن سماعه معروف ایشان است.

س:

ج: یعنی سندش روشن نیست. حدثنی اولاً دیروز نشد توضیح بدهم شواهد نشان می دهد که مرحوم بزنتی یکی از روایان کتب ایشان است. مرحوم احمد بزنتی. اینجا هم از طریق احمد بزنتی است. واضح است که از کتاب ایشان است. دو سه تا کتاب در طهارت دارند. وضو و اینها. احتمالا از همین کتاب های ایشان باشد.

و محمد بن حمران چون اینها گفته اند این حمران اگر برادر زراره باشد مجهول الحال است آن نهی باشد نجاشی توثیقش کرده است. عرض کردیم شواهد رجالی ما نشان می دهد که محمد بن حمران یکی است دو تا نیست که حالا بگوییم یکی از آنها ثقة است یکی از آنها نیست. و این برادر زراره است عرض کردیم خاندان زراره که به کوفه آمدند چون عرب نبودند متصف کردند خودشان را بنی شیبان. لذا زراره بن اعین شیبانی شده است به خاطر ولان اصالت. ظاهرا به خاطر بعضی از مشکلات اجتماعی و شهرت خانواده عده ای از این خانواده خود را از بنی شیبان خارج کردند به عشایر دیگر. شاید به خاطر اینکه خاندان زراره اهل بیت معروف به تشیع در کوفه بودند. بعضی از مشکلات اجتماعی فرار کنند. یکی شان هم همین محمد بن حمران است. محمد بن حمران یکی بیشتر نیست و همان شیبانی است این

است که نجاشی نوشته است نه‌دی این ظاهرا خود محمد ولایش را عوض کرده است. و الا یکی بیشتر نیست و از مشایخ شیعه است. جلیل القدر و بزرگوار است.

پس این حدیث صحیح است و مشکل ندارد. ذیل حدیث عرض کردیم و اعلم انه لیس ینبغی لاحد شاید این کلام امام علیه السلام نباشد و کلام خود راوی و فقیه بعدی مثلا بزنی ممکن است کلام بزنی باشد. روشن نیست که این عبارت از امام باشد. و در کتاب درست بن ابی منصور، درست از محمد بن حمران نقل کرده است. این ذیل را ندارد. یمضی فی صلاتک دارد. این ذیل در عبارت درست نیست. و راوی هم یکی است. محمد بن حمران. البته این کتاب وضع روشنی ندارد به خاطر جهتی که عرض شد. این حدیث که یمضی فی الصلاه داشت مطلقا حدیث دیگری آن بود که دیروز خواندیم از زراره و محمد بن مسلم. این حدیث مصادرش فعلا یکی دیروز خواندیم رد کردیم امروز کمی توضیح بیشتر می دهیم. چون آخر وقت بود اخبرنی الشیخ مراد شیخ مفید است استاد شیخ طوسی. اصطلاحی من ظاهرا دیروز گفتم مثلا شیخ در قسمت هایی از تهذیب سند را کامل نقل کرده است. این یک اصطلاحی است که الآن به کار برده شده است. از قدیم در کتب اصحاب که مثلا شیخ سند را در اینجا کامل آورده است.

به نظر ما تعبیر صحیح این نیست. سند به نحو کامل نیست. طریقتش را به مصدر نقل کرده است. به روی مبنای فهرستی ما صحیح تر این است که بگوییم مرحوم شیخ طریقتش را به مصدر نقل کرده است. مصادرش همان کتاب حسین بن سعید است. اینکه اخبرنی الشیخ الی آخر تا حسین بن سعید طریقت ایشان به مصدر است. اگر دیروز تعبیر کردم سند را کامل آورده بود تعبیر قوم است. و الا دقیق تر آن این است که شیخ در جلد ۱ و ۲ تهذیب، ۲ همه اش نه یک تقریبا. یک هم یک جاهایی فرق میکند. جلد ۱ و ۲ تهذیب، طریقتش را به مصادر آورده است. ما عرض کردیم بهتر این است که طریقت را به مصادر اجازات بگوییم و طریقت را به خود روایت اسناد بگوییم یا سند. اینها خیال می کنند این سند است. سند شیخ یا اسناد شیخ است. نه این اسناد نیست. این اخبرنی الشیخ تا جایی که می آید حسین بن سعید این اجازه است اسناد نیست. یعنی شیخ رحمهم الله یک تلفیقی بین اجازه و این تلفیق بوده است تلفیق نیست از ان مصدر با ذکر اجازه.

و لذا بعد دید طول کشید. گفت داعی نداریم دیگر می نویسیم حسین بن سعید. احتیاج نداریم این طریقت را ذکر کنیم. وقتی طریقت ما مشخص است یکی دو تا سه تا است دیگر نیاز نیست هی طریقت را اعاده کنیم. پس در حقیقت این اجازه است. نه اینکه بگوییم سند را کامل نقل کرد. این راجع به این قسمت. چون دیروز یکی دو بار ظاهرا گفتم البته واضح است روی مبانی ما لکن روی اصطلاح اصحاب به کار بردیم که شیخ سند را کامل آورده است. این طریقت شیخ است اجازه است. اجازه اش این است اخبرنی الشیخ ایده الله و باز توضیح

کافی عرض کردیم چون نکات فنی است جای دیگر به این زودی شاید گفته نشود به مناسبت بحث اصول یک اشاره ای کنیم عرض کردیم که به اینکه کتب فهارس اصحاب ما بر دو اساس نوشته شده است. یکی بر اساس اجازات یکی بر اساس فهارس. مثلاً فرض کنید شیخ شنیده باشد که من باب مثال شنیده باشد که حریر کتاب دارد. یک سندی دارد ربطی ندارد در آخرش حریر بود. شیخ بیاید این را طریق به کتاب حریر قرار دهد. این کار را نمی کردند. یعنی از روایات به فهارس نمی رفتند. بلکه آن که متعارف بین علما بود از روایات به رجال می رفتند. دو تا فنش کرده است. یکی راجل یکی فهارس. سنی ها هم این کار را می کردند. متعارف اهل سنت هم بود. اختصاص به ما هم ندارد. الآن هم فرض کنید آقای خوبی یک مقدار رجال اضافه کردند. از روایات است. و ما هم الآن آقای خوبی در معجم فقط کتب اربعه را استخراج کرده است. شما الآن غیر از کتب اربعه را استخراج کنید. افراد جدیدی پیدا می کنید. شما غیر از کتب اربعه بروید کتب اهل سنت جاهایی که از شیعه نقل کرده اند. باز افراد جدید پیدا می کنید. این طبیعی است. چیز خاصی نیست. آن رجال است.

اما در فهرست، چون در فهرست نام کتاب است و طریق یا اجازه به کتاب است. در فهرست مرحوم شیخ یا نجاشی ما فهرستی که الآن مشهور داریم همین شیخ و نجاشی اند. در فهرست رسم نبوده است که از روایات در بیاورند. رسمی که در فهرست بوده است یا اجازات یا فهارس. لذا وقتی می گوئیم این اجازه شیخ طوسی است طبیعتاً سؤال پیش می آید که آیا این اجازه بوده است شیخ طوسی یا فهرست بوده است. من کرارا عرض کردم که شواهد ما حاکی نیست که شیخ مفید فهرست داشته باشد. اما استاد ایشان ابن قولویه دارد. استاد ایشان صدوق دارد. لذا چون زیاد هم داریم ما که هم نجاشی هم شیخ طوسی از شیخ مفید نقل می کنند اجازه نقل می کنند ظاهراً اجازه شیخ مفید بوده است.

فرق بین فهارس و اجازات هم عرض کردیم اجازه طریقی است که شخص به کتب و مصادر دارد لکن خطاب به شخص معین است. مثلاً می گوید آقای شیخ طوسی من اجازه دادم این کتب را به این طریق نقل کنی. این اسمش می شود اجازه. اما اگر مخاطب معین نباشد اسمش را می گذاریم فهرست. این فرقی این است. مثل فهرست نجاشی و شیخ. اینها مخاطبش معین نیست نوشته اند طرق ما به این کتب این است. پس فهرست طریقی است و طرق است و اجازات به کتب و مصادر لکن بدون مخاطب خاص. تألیف کرده است نوشته است. نوشته است آنچه که من در کتبم نقل میکنم. در کتب حسین بن سعید سندش این است. کتب حسن بن محبوب سند این است. مخاطب خاص نیست. این را اصطلاحاً می گویند فهرست.

اجازه اگر همین مطلب را خطاب به شخص خاصی نوشته باشد. همین مطلب فرق نمی‌کند. بگوید آقای فلان بن فلان اجازه دادم برای شما این کتاب را نقل بکنی. کتب حسین بن سعید را با این طریق کتب حسن بن محبوب را با این طریق این هم می‌شود اجازه. لذا ما فرق بین اجازات و فهارس را به ذهن خودمان. چرا می‌گوییم به ذهن خودمان؟ چون نسبت نمی‌دهم که قدما این نکته را مراعات کرده باشند. این هنوز برای من خیلی مطلب واضح است یعنی به نظر ما این اصطلاح که من عرض کردم خیلی روشن است که انسان به یک شخص خاصی کتب را اجازه می‌دهد و طرق را برای آنها نقل می‌کند تازه نه شخص خاصی نیست. خیلی مطلب واضح است لکن نمی‌توانم هنوز نسبت دهم که این اصطلاح را قدما دقیقا به کار برده‌اند. مخصوصا نجاشی در یک بابی در ترجمه ابن الولید می‌گوید اجازه اش را به ابن ابی جید من دیدم. تعبیر به اجازه کرده است. در ترجمه اسماعیل بن جابر جوفی نوشته است که در فهرست ابن الولید اینگونه آمده است و این کتاب دو بار بیشتر این اسم برده نشده است. یک بار به اسم فهرست یک بار به اسم اجازه. در یک جا نجاشی تعبیر به اجازه کرده است در یک جا تعبیر به فهرست کرده است. لذا من احتیاط من این است علمی نسبت نمی‌دهیم فعلا به قدما که این اصطلاح را مقید بودند.

اما خود بنده این اصطلاح را فعلا به کار می‌برم. اصطلاح لطیفی هم هست. اگر طرقتش را به کتب به مخاطب خاصی نوشته است اجازه. طرقتش را به کتب به عنوان تألیف نوشته است فهرست. مثل نجاشی. همین کتاب نجاشی مخاطب خاصی نیست. آن وقت ما چون مواردی داریم که شیخ مفید هم به نجاشی دارد هم به شیخ طوسی. ظاهرا اجازه است. یعنی در کتبی که ذکر شده است برای شیخ مفید فهرست به ایشان نسبت داده نشده است. به شیخ مفید فهرستی نسبت داده نشده است.

آن وقت آیا ایشان از فهرست ابن ولید گرفته است؟ احتمال دارد بله. چون احمد هم به آن نسبت داده نشده است. احمد هم ظاهرا اجازه است. شیخ مفید هم. این تاریخ را اگر من تکرار میکنم حفظ کنید خیلی از مشکلات انشاء الله حل می‌شود.

احمد پسر ابن الولید عرض کردم توثیق نشده است و عرض کردم اصولا اصحاب ما این راه که افراد را توثیق کنیم نداشتند. اصلا این بحث مطرح نبوده است. از زمانی که علامه شروع کرد این اصطلاح را آوردن، حالا فرض کنید قرن هشتم. دیگر یواش یواش این بحث شروع شد که مثلا از ثقه نقل شود عدل باشد ثقه باشد تذکیر شده باشد الی آخر. آن وقت احمد تذکیر خاصی ندارد توثیق ندارد. مثلا علامه را قرن هشتم اول قرن هشتم بگیرد یواش یواش در قرن دهم شهید ثانی اولین کسی است تقریبا ایشان می‌گوید که خب ما خیلی از روایات را اگر بگوییم ایشان توثیق ندارد به هم می‌خورد. ایشان یک راه جدیدی رفته است اما اینکه مشایخ احتیاج به توثیق ندارند. این مبنا که

مشایخ احتیاج به توثیق ندارند این اصولاً قدیم نیست بین اصحاب ما. البته تعبیر شیخ دارد نجاشی می گوید شیخ من اصحابنا. بله این تعبیر خیلی قدیمی نیست. این بعد از قرن هشتم که علامه اصطلاح را آورد گیر کردند عرض کردم بعد از علامه گیر برای علما آمد. مثلاً این حدیث دارد این هم ضعیف چون احمد توثیق ندارد. از آن طرف هم می دانستند مرحوم شیخ این را در استبصار در کتاب حسین بن سعید نقل کرده است. طریقهش هم به این خوب است. این مشکل داشت دیگر. و این مبنا پیش اهل سنت هم بود. البته این مبنا احتیاج به شرح دارد بهرحال. ایشان این مبنا را آوردند که مشایخ احتیاج به توثیق ندارند و از این راه توانستند عده زیادی را توثیق کنند. مثل احمد. همین که اسمش اینجا است به مناسبت.

طبیعتاً این بحث در رجال شیعه شروع شد. چون عرض می کنم قبلاً اصلاً مطرح نبود. عده مشهور بعد از شهید ثانی بنایشان به این شد که مشایخ احتیاج به توثیق ندارند. یا به عبارت همیشگی بنده مشایخ مستغنا عن التوثیق. استاد و شیخ مستغنی از توثیق است. احتیاج به توثیق ندارد. آقای خوبی قبول ندارند. غرض این شرحش این است از قرن دهم شروع شده است تا به حال که قرن پانزدهم است محل کلام است بین اصحاب ما. این تاریخ قبلی ندارد.

س: این باید خود راوی ثقة باشد دیگر

ج: نه راوی ثقة بوده است نه. این معلوم است جزء مشایخ است ولو فرض کنید ضعیف از او نقل میکنند. این جزء شیوخ از اصحاب است. ایشان می گوید شهید ثانی که من عده ای را از این راه توثیق کردم. عرض کردم این را خوب دقت کنید با آمدن کتاب خلاصه علامه و با مسلک ایشان هم کبری آن هم صغری اش. هر دو. چون علامه کبری اش را هم آورد که حجیت خبر صحیح باشد. خبر صحیح هم کراراً گفتم چون فایده دارد صحیح پیش علامه کل خبر یرویه العدل الامامی عن مثله الی آخر الاسناد. این اصطلاح شیعه بوده است. یعنی قبل از ایشان هم نبوده است. این اصطلاح از قرن هشتم آمده است. و واضح هم هست کتاب های ما هم قرن چهارم و پنجم نوشته شده است. خب خواهی نخواهی با هم نمیخورند دیگر خیلی طبیعی است. به قول دو تا هوا که به هم نخورند طوفان یا گردباد ایجاد می کند. قطعاً قبل از علامه روایتی در کافی آمده است همین جا در تهذیب آمده است فتاوی آمده است که اینها خبرش طبق این تقسیم بعد هم علامه اولین کسی است که صغری را هم تطبیق کرد. عرض کردیم ما قبل از علامه نداریم کسی بیاید بگوید مثلاً روی الشیخ الصدوق فی الصحیح. یا روی الشیخ فی الحسن. یا حدیث ضعیف است و فی اسناد کلام. این کار را اول علامه کرد. قرن هشتم. اصلاً ما قبل از ایشان این کار را نداریم.

خب طبیعتا مشکل درست کرد. یکی از مشکلاتش همین روایت است. آن وقت اصحاب ما آمدند دنبال این افتادند که این مشکل را حل کنند. و مشکل هم هست دیگر بینی و بین الله فرض کنید بنده که تقریبا عمرم را در این قضایا گذاشتم واقعا هم کار سختی است. کار علامه حالا اخباری ها که خیلی تند به ایشان حمله کرده اند. آن تندی اش جای خودش تندی که در علم تندی معنا ندارد. اما انصافا کار روشنی نیست کار علامه هم به لحاظ تاریخی وقتی روایات اصحاب و کتب و فتاوا مشخص شده است سه قرن قبل نمی تواند اصطلاح ایشان کارگشا باشد. و واقعیت هم نمی سازد. یعنی ما بیاییم بگوییم کتاب علامه در خلاصه اش اینقدر است کتاب کوچکی هم هست در رجال. ایشان هم بحث اصولی را آورد هم بحث رجالی را مطرح کرد هم تطبیق در حدیث کرد که این حدیث صحیح است ضعیف است و استقرا هم ندارد مشکل علامه. بعضی جاها حدیث را ضعیف می داند در کافی هست با سند صحیح من نمی دانم در مختلف که این طور است. اصلا از کافی نقل نمی کند. از فقیه و تهذیب نقل میکند از کافی نقل نمی کند. اینها همه مشکل است. یعنی انصافا ما با احترامی که نسبت به علامه انصافا علامه نسبت به زمان خودش عمر خودش وقت خودش یکی از شخصیت های بزرگ شیعه است. یعنی شخصیت کمی نیست. لکن این مشکلات هست. این مشکلات را با فحاشی های اخباری ها نمی شود حل کرد. اما از آن طرف هم نمی شود لاپوشی کرد. انصافا این مشکل هست دیگر. آنوقت اینها راه هایی رفته اند که حل مشکل کنند. اینکه بعد از علامه خیلی مطالبی که یعنی همه بعد از علامه است و برای حل مشکل است. یکیش همین جابریت که سند ضعیف با عمل اصحاب جابر می شود. اینها بعد از علامه است. یکیش همین توثیق مشایخ. من عرض کردم مجموعه اعمالی که بعد از علامه رفت به دو دسته تقسیم می شود خوب دقت کنید که الآن هم بخواهید کار کنید بدانید کجای تاریخ شیعه هستید. اینها کلا به دو دسته تقسیم می شود. یک، شواهدی را اقامه کنند که خود خبر را قبول کند. مثل اینکه خبر ضعیف است لکن اصحاب به آن عمل کرده اند. یا مثلا در کتب مشهوره است. یا در کتاب کافی یا فقیه هست. شواهدی را اقامه کنند به خود خبر عمل کنید. این یک راه بود اصحاب بعد از علامه رفتند راه دوم، چهره هایی که توسط علامه مجهول حساب شدند را توثیق کنیم. این کلا دو تا راه است. فراموش نکنید. یکیش بیشتر در اصول آمد همان انجبار و ضعف عمل و اینکه حدیث ضعیف است و اصحاب عمل نکرده اند انکسار و انجبار و همان حرف هایی که گفته شده است.

دومش این است که ما یک راه هایی پیدا کنیم خیلی از افرادی را که علامه توثیق نکرده است توثیق کنیم. این هم راه دوم. یعنی آن اصطلاح را حفظ کنیم خبر صحیح را حجت بدانیم لکن اینکه گفته است این آقا مجهول است این را بگوییم مجهول نیست. روشن شد؟ این که مرحوم شهید ثانی می گوید اگر مشایخ باشد مستغنی از توثیق اند این راه دوم است. یعنی احمد پسر ابن الولید را از این راه توثیق کردند. پس یک دفعه قبول حدیث است. شواهدی که برای قبول حدیث است یک دفعه شواهدی برای توثیق راوی است. راوی مجهول.

چون عرض کردم کتاب علامه خیلی کوچک است خیلی کم است انصافاً. بینی و بین الله خیلی کم است این کتاب یعنی واقعا هم ائمه علیهم السلام در درجه اول و هم علمای شیعه زحمتی که کشیده اند با این طنابی که علامه درست کرده است قابل درک نیست. من همیشه عرض کردم شاید چیزی در حدود ۲۰٪ روایت شیعه را بتوانیم جواب دهیم. آن وقت ما بیاییم ۸۰٪ ساقط کنیم خیلی سنگین است. فوق العاده سنگین است. اسقاط هشتاد درصد روایات شیعه علمی هم نیست. نه اینکه تعبد به شیعه. شواهد خارجی ما قطعاً نشان می دهد که این مطلب علمی هم نیست.

س: این روشی که ما شیخ مفید و شیخ طوسی در فهارس دارند که گاهی در رجال می کنند فرقی با روش علامه چیست؟

ج: ظاهراً همین جا هم مرحوم محقق معتبر یک چیزی دارد من عرض می کنم ظاهراً برای تتمیم حجت است. فرض کنید مثلاً لیبر علیه اولاً ثانیاً ثالثاً شاید دیده اید به نظرم در بحث معنای حرفی مبنایی دارد در کفایه که معنای من و ... لذا آقای خوبی شش اشکال می کنند. اولاً ثانیاً ما خودمان چون مسلکمان این نیست. ما همان اشکال اساسی را می گوئیم بقیه را دیگر متعرض نمی شویم. به قول آن آقا گفت چرا تیر نزدی. گفت به هفتاد دلیل. گفت دلیل اول گفت فشنگ نداشتم. گفت بس است دیگر نمی خواهد هفتاد دلیل دیگر را بگویی. ما سعیمان در مباحث علمی همان فشنگ نداشتم است. دیگر دوم و سوم و چهارم نمی خواهد. این بوده است یعنی اضافه بر آن جهات می گفتند نه آقا این سندش روشن نیست این هم اعراض است اصلاً شیخ طوسی در عده ای از موارد در تهذیب می گوید که این سند واحد است لا یوجب الا عملاً که قطعاً مخالف با مبنایش است. ظاهراً مجموعه ای از طریق جدلی و برهانی با هم جمع شده است. برهانی صرف.

س: ... چه کار به بحث سندی و رجالی

ج: دارند چرا اما همه جا نیست. آن بخش رجالی اش به لحاظ عقایدی اش است که کان یقول بالقیاس.

عن احمد بن محمد بن محمد من به این مناسبت حالا چون این بحثها ممکن است در حوزه نشده باشد حالا در اصول یک کمی از بحث خارج می شویم به ذهن من می آید اجازه یا فهرست ابن الولید باشد. عن أبیه که ابن الولید باشد. چون عرض کردم خدمتان خوب دقت کنید مثلاً ابن الولید می گفته است طریق من به این کتاب حسین بن سعید این است. این فهرست یا اجازه را داده است به پسرش. پسرش در سفری که به بغداد آمده است به شیخ مفید. و شیخ مفید اجازه را داده است به شیخ طوسی. شیخ طوسی وقتی می خواهد از کتاب حسین بن سعید نقل کند تمام این اجازه را می آورد. می گوید شیخ مفید از پسر ابن الولید از ابن الولید به این طریق. این متعارف

.....
بوده است. این تلفیق نیست این نحوه اجازه اشکال ندارد. این معنایش سند نیست. می گویند شیخ سند را کامل نقل کرده است. این سند نیست. اینها اجازات است.

آن وقت بحث دیگر این است که یکی اینکه توثیق کنیم مثل خود احمد را که الآن عرض کردیم مثل مرحوم شهید ثانی البته انصافا بعد از شهید ثانی مشهور بین اصحاب این است. مشهور بین اصحاب که مشایخ مستغنی از توثیق اند. یعنی به عبارت دیگر اگر بخواهم بگویم که به ذهن ما در زمان مانرسیده است. مثل کسانی که مرجع هستند و معروف هستند به مرجعیت. مثل مرحوم آقای خویی مرحوم گلپایگانی مثلا من باب مثال اینها که معروف هستند ما می گوئیم درباره وثاقت و عدالت اینها دیگر بحث نکنیم. اینها مراجع طایفه اند. آن زمان این طور بود. کسی که به عنوان شیخ به او مراجعه می شده است به عنوان شیخ حدیث تلقی می شد می گفتند دیگر این بحث وثاقتش را نکنید. این به عنوان استاد تلقی شده است. شبیه اینکه ما می گوئیم در مراجع این بحث ها را نکنید. از پدر ایشان از صفار از احمد اشعری عن حسین بن سعید عرض کردم روایت زیاد داریم. تمام اینها روایت داریم این طرق درست هستند یعنی هیچ مشکل تاریخی ندارند. فقط ما نمی دانیم احمد اشعری که از بزرگان قوم و از اجلا قم است. قوم هم هست قم هم هست هر دو. چطوری از حسین بن سعید نقل کرده است؟ یک احتمال وجود دارد که ایشان اهواز رفته اند از مرحوم حسین بن سعید گرفته اند. یک احتمال دارد که ایشان، چون حسین بن سعید اواخر عمرش قم آمد. ساکن قم شد. و در قم هم فوت می کند. احتمال دارد در قم از ایشان نقل کرده است. من چون حدیث دیگر خواهد آمد. آنجا توضیح می دهم که قمی ها بیشتر از راه دیگر رفته اند. انشاء الله آنجا توضیح می دهم. حالا باشد بعد عرض می کنم.

عن حسین بن سعید و در کتاب استبصار مستقیم از حسین بن سعید. این مستقیم که من می گویم نه اینکه حذف اسناد. اجازه اش را برداشته است. اولی هم اجازه بود. اجازه ایشان و لذا احتمال این دارد که اصلا شیخ مستقیم از حسین بن سعید نقل کرده است. این کتاب حسین بن سعید که در بغداد موجود بوده است نسخه ای بوده است که از استادش مرحوم شیخ مفید اجازه برایش گرفته است. به همان طریقی که گفته شد.

عن حماد که حماد بن عیسی است. ثقه و جلیل است. عن حریر بن عبدالله سجستانی. از بزرگان اصحاب است. البته حریر یک سفری هم مکه مدینه آمد و امام صادق راهشان ندادند. گاهی طعن در ایشان است. طعن در ایشان نیست حریر یک عمل مسلحانه انجام داده بود امام نمی خواستند اعمال مسلحانه به ایشان نسبت داده شود. چون آثار بدی داشت. ایشان ۱۲ نفر از خوارج ایشان اهل کوفه است لکن چون تجارتش به سیستان بود سجستانی به او گفته می شد و الا سیستانی نیست اینجا. آنجا شنیده بود بعضی از خوارج نستجیب بالله ...

به امیر المؤمنین گفته بودند و کشته بودند ترورشان کرده بود. وقتی آمد مدینه حضرت راهش ندادند. این نه به خاطر اینکه در جلالت شأن ایشان بحثی است. امام نمی خواستند این عمل ترور به ایشان اگر تأییدش می کردند خب خوارج می آمدند امام صادق را ترور می کردند این که مشکل نداشت دیگر خوارج که دین نداشتند. امام صادق سلام الله علیه در این جور اعمال نه به ایشان سرزنش کردند که چرا این کار را کردی و نه او را قبول کردند. که این مشکلتش به خود امام برنگردد. و صحبت های دیگر هم هست انشاءالله در موارد دیگری صحبت می کنیم.

عن زراره و محمد بن مسلم و به لحاظ تاریخی عرض کردیم این حدیث الآن اینجا قال قلت له عنوانی که دارد قال قلت له این عنوان به اصطلاح حدیث مضمیر است به اصطلاح رجال به آن می گویند مضمیر. عرض کردم اگر کتاب شرح لمعه تدریس می فرمایید شرح لمعه به خلاف اصطلاح از این تعبیر مقطوعه می کند. می گوید و فیه روایه مقطوعه. در شرح لمعه مقطوع مراد مضمیر است. مقطوع در اصطلاح اینها اینکه سندش حذف شده است. اما که اسم راوی اخیر اسم امام معصوم برده نشده است به آن مقطوع نمی گویند. مضمیر می گویند. چون قال قلت له. ضمیر هم به این لحاظ. اما مرحوم شهید ثانی در کتاب شرح لمعه هر جا روایت مقطوعه دیدی چند دفعه عرض کردم برای تدریس شرح لمعه برای شما مفید است.

اینجا باشد اینجا که مضمیر است زراره قال قلت له. مخصوصا قلت له اش عجیب است. البته له در نسخه فقیه نیست. مگر بگوییم در نسخه تهذیب و استبصار اضافه شده است. علی ای حال من توضیحات کافی را عرض کردم. مرحوم صدوق یا دیگران حدیثی که در قم مشهور بوده است از کتاب حسین بن سعید گاهی حذف اجازه می کردند. این حدیث را حالا یک نکته دیگر هم دارد که اینجا طول می کشد مرحوم شیخ صدوق طریقتش را به زراره آورده است و صحیح است. و از طریق حریر هم هست. طریقتش را به محمد بن مسلم آورده است تو صحیح نیست مشکل دارد. لذا در این جایی که هر دو جمع می شوند اصحاب ما گیر کرده اند که چه کارش کنند. لذا بعضی ها می گویند صحیح به خاطر اینکه طریقتش به زراره است. بعضی ها می گویند نه. نمی توانیم بگوییم این زراره و محمد بن مسلم با هم اند. زراره تنها صحیح است محمد بن مسلم تنها صحیح نیست. دو تا با هم باشند این هم صحیح نیست. دیگر این بحثها را ما به یک نحو تفصیلی در بحث صلاه مسافر انجام دادیم جایش دیگر اینجا نیست فقط من اشاره ای کردم

اما نظر خود بنده این است که اینها از کتاب حریر است هیچ کدام نیست و از کتاب حسین بن سعید که در قم مشهور بوده است. این بحث ها اصلا محلی ندارد. فی رجل لم یصب الماء. البته در کتاب فقیه دارد قلنا لأبی جعفر علیه السلام. همین حدیث را اسم برده است

.....

که اسم امام باقر آن وقت این اگر روشن باشد که ظاهرش هم همین طور است معلوم می شود بحث طرح استصحاب در شبهات حکمیه از زمان امام باقر است. خیلی قبل از اهل سنت می شود. و عرض کردیم که امام باقر در اصطلاح اهل سنت ما که این اصطلاحات را من دیروز چون گفتم ما اهل این اصطلاحات کلاً نیستیم لکن در اصطلاح اهل سنت جزء تائبین حساب می شوند. چون ایشان عده ای از صحابه مثل جابر بن عبد الله و غیره را دیده اند. غیر از جد بزرگوارشان امام حسین علیه السلام. بهر حال ایشان را به اصطلاح آنها که قبول نداریم جزء تائبین حساب میکنند و مرحوم آقا سید حسن صدر یکی دو کتاب دارد تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام الشیعه الکرام آنجا ائمه اهل بیت را مؤسس علم اصول آنها می دانند. چون اهل سنت به شافعی نسبت می دهند و ایشان می گویند نه. آن وقت مطالبی نقل کرده است که اگر بخواهیم آن مطالب را بگوییم لکن انصافش نشان می دهد همان نکته ای را که ما عرض کردیم. اگر کتاب مستقلی در اصول نبوده است شبهه ابحاث اصول را لا به لای فروع فقهی آورده اند. لکن ظاهراً ابحاث اصول لا به لای فروع فقهی آمده است آن جایی که راوی خودش اهل فقه باشد. اجتهاد باشد.

ظاهراً حدیث عن ابی جعفر است. فی رجل لم یصب الماء و حضرت الصلاة ظاهراً کلمه حضرت الصلاة اول وقت است. و تیمم و صلی رکعتین ثم اصاب الماء. در اثنای نماز دو رکعت. اینقض الکرعتین؟ این آقا این دو رکعت را نقض می کند، او یقطعهما، حالا دیگر این یقض او یقطع شاید فرق بین این دو تا گذاشته است. و يتوضأ،

اینقض الکرعتین یعنی شلش می کند. نقض به معنای قطع نیست. و يتوضأ ثم یصلی. قال لا. و لکنه یمضی فی صلاته فیتمها و لا ینقضهما. لمکان انه دخلها و هو علی طهر بتیمم. خیلی شاهدش واضح است که حدیث، حدیث استصحاب است. خیلی واضح است که آن حالت را امام می خواهند آن وقت عرض کردیم به لحاظ غیر از این روایت یک روایت دیگر از زراره داریم، سه روایت از زراره داریم لا تنقض الیقین بالشک. انصافش آن سه مورد روایتی که هست همه در شبهات موضوعیه است. این یکی به شبهات حکمیه میخورد. احتمال قوی دارد که زراره از امام باقر طبق این نقلها حجیت استصحاب را در شبهات حکمیه نقل کرده باشد. این راجع به زراره. راجع به محمد بن مسلم فعلاً روایتی از محمد بن مسلم به عنوان لا تنقض الیقین بالشک فعلاً نداریم. روایتی آنچه که داریم سه روایت از زراره است. از محمد بن مسلم نداریم.

بله آن حدیث اربع مائه را که من چند بار نقل کردم حدیث اربع مائه این است که من کان علی یقین فاصابه شک فلیمضی علی یقینه فان الیقین لا یدفع بالشک. این در کتاب خصال است. فان الیقین لا ینقض بالشک. در کتاب تحف العقول. حدیث واحد است راوی حدیث

اربع مائه دو نفر هستند. یکی محمد بن مسلم یکی ابو بصیر. راوی حدیث اربع مائه ابو بصیر و محمد بن مسلم عن ابی عبد الله قال علم امیر المؤمنین اصحابه فی مجلس حالا نمی دانم مجلس هست یا خیر اربع مائه باب من ابواب العلم. ۴۰۰ باب از ابواب علم. و عرض کردیم این یک کتابی در اوایل قرن سوم و اواخر قرن دوم به نام آداب امیر المؤمنین. یک شرحی دارد که این را گذاشتیم در بحث خود روایات که مرحوم شیخ انصاری آورده اند آنجا متعرض شویم. پس بنابراین البته سند تا محمد بن مسلم مشکل دارد. روایات زراره لا تقض مشکل دارد. اینکه می گوئیم روایات اشخاص را باید در مجموع نگاه کرد پس نشان داده می شود که اینها هم استصحاب را نقل کرده اند کلی اش و هم در تطبیقش در مثل تیمم. از امام باقر. که در حقیقت امام باقر خیلی تا قبل از ابو حنیفه اند. یعنی در حقیقت شافعی باید بگوئیم مبنا را از یا مثل صفیان ثوری از امام باقر گرفته است. آنها که فائلند به استصحاب.

قال زراره دخله لها و هو متیمم فصلی رکعتین و احدث فاصاب ماثا قال یخرج و یتوضأ و ینی علی ما مضی من صلاته اللتی صلی بالتیمم. این روایت ذیلش شدیداً محل کلام است. چون ظاهرش این است که دو رکعت نماز با تیمم خوانده است بعد حدیثی از او صادر شد که هم نماز را باطل می کند هم طهارت را نقض می کند. بعد از اینکه این طور شد ایشان چه کار کند امام می فرماید که وضو بگیرد دیگر نمی خواهد نماز از اول بخواند. آن دو رکعتی که با تیمم خواند دو رکعت دیگر هم به آن اضافه کند با وضو. البته اشکال شده است که خروج از نماز است حالا که در آمده است از نماز از اولش را با تیمم خوانده است از اول اعاده کند و اصولاً فعل کثیر است و روایت توجیحاتی شده است. مثلاً یکی از توجیحات به جای احدث که الآن خواندم احدث هم خوانده شده است. مثلاً گفته اند در لغت عرب حالا اگر لغت هم باشد لغت شازی است. احدث قوم ای اصابهم مطراً اصلاً به ذهن شما هم نمی آید. احدث یعنی باران بارید. نه احدث که من خواندم. اما احدث هم قرائت شده است به نام اصابهم المطر. باران آمد و آب گیرش آمد. این در نماز بود که باران آمد. کی ما کان لکن خب خلاف ظاهر است.

اینکه عرض کردم فقاهت این فقاهت زراره و حالا فرع فقهی است. اما در عین حال دو تا مسئله اصولی لطیف را هم دارد. در عین حالی که فرع فقهی است. اما فرع مسئله اصولی. شما اگر یادتان باشد در مثل کفایه دیگران هم در بحث اجزاء که آیا امر اضطراری یا ظاهری مجزی هستند یا خیر. آن وقت آنجا گفتند امر اضطراری واقعی است. لکن واقعی ثانوی است. مثل تیمم. این وظیفه اش واقعاً تیمم است. نه ظاهراً. اما امر ظاهری مثل اینکه خبری آمد روایتی آمد یا استصحاب کرد. اینجا امر ظاهری است. بعد فهمید این حالت از بین رفته است. این امر ظاهری است. پس ما یک امر واقعی داریم ولو اضطراری ولو ثانوی یک امر ظاهری داریم. در حقیقت زراره دو سؤال کرده است. سؤال اول اگر امر واقعی را امثال کرد مجزی هست یا خیر. ولو ثانوی. این سؤال اولش این است. فتیمم و صلی رکعتین این امر

واقعی است. چون واقعا آب نداشته است. وظیفه او الآن این بوده است که تیمم کند. آن وقت آب پیدا کرده است. در بعد از دو رکعت نکته دو رکعتش هم بعد انشاء الله. امام می فرماید بله ادامه بده. این دومی، خوب دقت کنید ظرافت کار دومی ظاهری است. چون مفاد استصحاب است اولی واقعی است، واقعی ثانوی. واقعی اضطراری. امر اضطراری واقعی است ظاهری نیست. اما مفاد استصحاب یا معدای استصحاب ظاهری است. ظرافت کار روشن شد؟ پس اول که دو رکعت نماز خوانده است به امر واقعی لکن واقعی ثانوی. این اتمام نماز به امر ظاهری که استصحاب باشد. لمکان الله دخلها و هو علی طهر این دو رکعت اول طهر واقعی بود. و تیمم. لذا این سؤال را دو مرتبه زراره مطرح می کند می خواهد بگوید این مفادش این است که امر واقعی اگر انجام دادی ولو ثانوی، قاعده اولی اجزا است. بحث اصولی دیگر. غالبا در ذهنتان در روایت خودتان فکری در بیاید. این بحث اصولی هم در آن روشن شد. شما هر جا امر واقعی را انجام دادید طبق قاعده اجزا است ولو آن امر واقعی ثانوی باشد. مهم این است که واقعی است. لذا می آید سؤال دوم را فرض می کند و آن راجع به امر ظاهری. امر ظاهری کدام یکی است؟ اتمام نماز و استصحاب. این امر ظاهری است. لذا می آید فرض را این جور می کند حالا اگر فرض کنیم از ایشان حدیثی صادر شد که اصلا وضو رفت کلا. طبق قاعده ای که شما فرمودید باید استصحاب کند باز هم تیمم کند نمازش را تمام کند؟ امام می فرماید که نه دیگر امر ظاهری اجزا ندارد. اگر حدیثی صادر شد برای دو رکعت باقی مانده وضو بگیرد. اما دو رکعت اول هم تمام است. در حقیقت زراره با اینکه من پریروز هم عرض کردم دیروز هم عرض کردم اثبات قاعده اصولی از لسان تفریح روایات خیلی مشکل است. تا الآن به ذهن شما نیامده است. این در حقیقت نکته اساسی که در ذهن زراره این بوده است نمی دانم روشن شد؟ امام می خواهد این بگوید که اگر امثال امر واقعی کرد حالا واقعی اولی باشد یا ثانوی. اضطراری باشد یا اختیاری. وقتی امثال امر واقعی کرد طبق قاعده مجزی است. اما امر ظاهری اگر امر ظاهری هنوز خلافتش روشن نشده است مجزی است اما اگر بعد معلوم شد که نیست دیگر این امر ظاهری آن دیگر اجزا معنا ندارد. اصلا امر ظاهری معنا ندارد. جای اجزا نیست.

لذا این دقت زراره دقت کردید می گوید نماز را با آن تمام بکند اما اگر وضویش باطل شد باز با تیمم دو رکعت را نخواند. آن امر ظاهری دیگر برداشته شد. چون منشأ آن امر ظاهری استصحاب بود. آن استصحاب به خاطر طهر و طهارتی که بود معقول بود. اما حالا که طهرش از بین رفت احداث یعنی طهرش از بین رفت باز همان امر استصحابی را انجام دهد؟ باز تیمم؟ امام می فرماید که خیر اگر طهرش از بین رفت دیگر جای تیمم نیست. اینجا وضو است. خوب دو رکعت اول می گوید دو رکعت اول چرا امثال امر واقعی کرده است مجزی است. آن دو رکعت اول امر ظاهری نبود امر واقعی بود. دو رکعت اول چون وظیفه اش تیمم بود. تیمم وظیفه واقعی است لکن ثانوی. خوب همین هم در کفایه هم هست. مراجعه کنید امروز در کفایه همین بحث را دارد. بین امر ظاهری با امر واقعی ثانوی. فرق می کند که امر ظاهری

باشد یا واقعی باشد. و لذا اگر روایت مبارکه نکته اش این باشد اینکه حالا مثلا اگر حدثی صادر شد بخواند وضو بگیرد فعل کثیر اینها دیگر نباید محل یعنی نکته نظر زراره فرق بین امر ظاهری و واقعی بوده است. نکته اش این است. لذا فرض این طوری باید بکنیم مثلا دو رکعت خواند آب هم نزدیکش بود جوری می تواند وضو بگیرد که فعل کثیر نباشد. سریع. هم خاک نزدیکش هست هم آب. می گوید باید تیمم کند شما می گوئید دو رکعت اول درست است. اگر درست است خب بقیه اش هم با تیمم. امام می فرماید که نه دو رکعت اول درست است باز هم با تیمم نمی شود. باید وضو بگیرد. این دو تا را آورده است. آدم ابتدائا خیال می کند از نظر فنی بین این دو تا مشکل دارد. اگر آن دو رکعت درست است خب بعد تیمم کند دو تای دیگر را هم به آن اضافه کند. امام می خواهد بفرماید نه آن امر واقعی بود. امر واقعی مجزی است ولو ثانوی باشد. اینکه گفتیم در نماز ادامه بدهد این امر ظاهری است. استصحاب است. امر ظاهری همیشه عرض کردم محدود است به عدم علم به خلاف. این چون الآن تمکن پیدا کرد دیگر آن امر واقعی ثانوی نیست. دیگر تیمم نیست. چرا ادامه داد؟ ادامه اش به استصحاب بود. امر ظاهری بود. چرا الآن می گوئید درست است چون الآن تمکن دارد. نیاز ندارد دو رکعت اول را با آب بخواند. دو رکعت اول با تیمم اگر واقعا این بوده است نشان می دهد زراره الآن اگر نوار گوش کنید عرض کردم مگر راوی خیلی فقیه باشد.

این نشان می دهد که زراره خیلی فقیه دقیقی بوده است که ظرافت می خواهد این نکته را ما ها الآن از آن تعبذ در می آوریم. می گوئیم تعبذ از آن فهمیده اند امام. می گوئیم در نماز است نمازش را با همان بخواند اما اگر از نماز خارج شد از اول نمی خواهد. آن دو رکعت درست است. خب اگر دو رکعت درست است با تیمم دو رکعت دیگرش هم باید تیمم امام می گوید نه آن دو رکعت درست است اما برای امر دوم که استصحاب است جاری نمی شود چون تمکن از آب پیدا کرده است. برای اولی استصحاب می تواند بکند برای دومی نمی تواند. وقت گذشت دیگر بقیه اش فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین